وجود وصفی و وجود اشاري

۲- يكي از مفاهيمي كه ذهن از او استفاده اشاری ميكند، مفهوم وجود است، وجود معنای واضحی دارد، و ظاهرا سبب وضوح زياد آن، اين است كه يك مقابل بيشتر ندارد (مفهوم عدم)، و چون ظهور و بروز معانی در نزد عقل به وسيله مقابله صورت ميگيرد، هر معنائی كه تنها يك مقابل دارد طبعا مفهوم روشنی هم خواهد داشت.

معنای وجود به كمك مقابل خودش، يك توصيف است، و به كمك مقابل خودش اصل تناقض را پايه ريزی ميكند، و ذهن هرگاه چيزی را به وجود توصيف كند حاضر نيست و نميتواند همزمان او را به عدم توصيف كند، اما مهمترين نقطه شروع بحث اينجا است كه حقائق و واقعياتی نفس الامری، مشهود ذهن است كه ورای موطن مقابله اين دو مفهوم وجود و عدم است.

مثلا ميگوئيم: وجود و عدم با هم جمع نميشود! (اصل تناقض) ، ميپرسيم: آيا يعنی وجود و عدم با هم موجود نميشوند؟! مگر عدم، ميتواند موجود شود؟! جواب ميدهيم: منظور اين است كه وجود و عدم با هم واقعيت و تحقق پيدا نميكند! يعنی ظرف استحاله تناقض، ظرف وجود نيست بلكه ظرف نفس الامر و واقعيت است، و اين ظرف، مشهود وجدانی و حضوری ذهن است، بلكه چه بسا اين ظرف نفس الامر، نزد ذهن به مراتب روشنتر از ظرف وجود است، اما برای توصيف آن، با مشكل مواجه ميشويم.

بنده مكرر از افراد مختلف يك سؤال پرسيدهام و جواب مناسب با مقصودم دريافت كردهام، مثلا پرسيدم آيا يقين داريد كه دوست شما در اين اتاق نيست؟ جواب: بلی يقين دارم كه نيست، پرسيدم: آيا نبودن دوست شما در اينجا، هست يا نيست؟ يعنی آيا ميتوانم بگويم نبودن دوست شما در اينجا وجود ندارد؟ و فورا پاسخ شنيدم: خير، نبودن دوست من در اينجا وجود دارد چون او نيست.

اما مشكل در مرحله بعد بود كه دو عنصر در كلام پاسخ دهندهرا، ابانه ميكردم، ميپرسيدم: شما گفتيد: "نبودن و عدم دوست من در اينجا وجود دارد" آيا چگونه عدم وجود دارد؟! عدم كه نيستی است! و نيستی به نقيض خود متصف نميشود؟!

ملاحظه ميفرمائيد كه هيچ كس در مقصود از اينكه عدم دوستش در اينجا وجود دارد مشكلی ندارد و مسأله كاملا برايش واضح است، و تنها در توجيه اينكه چگونه عدم را توصيف به وجود ميكند با مشكل مواجه است.

در اينجا است كه مقصود من از وجود وصفی روشن ميشود، آنچه مورد اشكال است توصيف عدم، به وجود وصفی است، يعنی وجود مقابل عدم، و وقتی ذهن به عدم دوستش نظر ميكند ابهامی ندارد و ميداند كه عدم دوستش، نبود و عدم است و هرگز بودن و وجود نيست، اما وقتی به واقعيت داشتن عدم دوستش نظر ميكند، آن را ورای اين دو عنصر مقابل هم يعنی وجود و عدم مييابد، اين واقعيت نفس الامری هيچ ابهامی در محدوده ادراك ذهنی ندارد، مشهود وجدانی و حضوری ذهن است، اما امكان توصيف به يكی از وجود يا عدم را ندارد، چون اگر بگوئيم معدوم است پس چگونه واقعيت دارد و اگر موجود است پس چگونه متصف به نقيض خود شده است؟!

اشاره؛ترفند ذهن

به طور كلى هر جا ذهن با حقائقى برخورد كند كه مقابل ندارد يك ترفند زيبا به كار مى‌برد، سراغ مفاهيمى مى‌رود كه به سبب مقابله آنها را درك كرده است، و سپس نظر مى‌كند آن واقعيت مشهودى كه مقابل ندارد منسابه كداميك از طرفين آن مفاهيم درك شده بوسيله مقابله است؟

و پر واضح است كه هر چند عدم، منسابه وجود نيست اما واقعيت داشتن عدم، منسابه مفهوم وجود است، و چون دو مفهوم بيشتر ندارد ، يعنى وجود و عدم، پس ذهن از مفهوم منسابه كه وجود باشد استفاده مى‌كند براى اشاره به يك واقعيت نفس الامرى كه ورای توصيف به وجود و عدم مقابل همديگر است.

وجود خداوند:سابق بر عدم؛نه وجود بدل ِعدم

فعلا ختم مى‌كنم اين بحث را به جمله‌اى از خطبه منقول از امام رضا (ع):

> **«سبق الاوقات كونه و العدم وجوده[1]»**

يعنى وجود ِمبدء ِتمام حقائق، وجود ِ**سابق** بر عدم است نه وجود ِ**بدل** عدم. وجودى كه بدل عدم قرار مى‌گيرد وجود وصفى است، اما وجودى كه سابق بر عدم است چون مبدء تمام حقائق است پس تنها مى‌تواند وجود اشارى باشد كه ذهن بوسيله مفهوم وجود به مبدء همه حقائق اشاره مى‌كند هر چند او ورای مقابلات است، بلكه اوست كه بستر نفس الامر را بتمامه گسترده است، يعنى خداى سبحان، مبدء همه حقائق و واقعيات است و نه فقط مبداء موجودات.

---

[1] الكافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص: ۱۳۹

بازبینی #4
ایجاد شده 17 آوریل 2025 11:03:49 توسط ... .
به روزرسانی شده 17 نوامبر 2025 11:09:57 توسط khoddami